



www.golshan.com

شیعیان آسیا و آفریقا

تاریخ شیعه را محققان خیلی کمتر از تاریخ مذاهب سنی مورد مطالعه قرار داده‌اند. در سال ۱۹۲۴، گ. براون چنین نوشت: «ما هنوز در هیچ‌یک از زبانهای اروپایی تألیفی مشروح و کافی و قابل وثوق دربارهٔ مذهب شیعه در دست نداریم»^۱. حتی در این ایام نیز این بخش اسلام‌شناسی کماکان عقب مانده است.

چنانکه پیش‌گفتیم^۲ تشیع در دهه‌های نخستین تاریخ اسلام یک جسر یان سیاسی بسوده و «شیعه علی» (به معنی حزب یا فرقه علی) وجود داشته همچنانکه «شیعه عباسیه» (فرقه یا حزب عباسیان) نیز فعالیت می‌نموده...

شهرستانی (۴۶۴ تا ۵۴۸ هـ) در «کتاب الملل والنحل» خویش ماهیت تشیع را چنین تعریف می‌کند: شیعیان کسانی هستند که جانب علی (ع) داماد پیامبر را گرفته‌اند و حق مطلق امامت و خلافت وی را می‌شناسند. شیعیان معتقدند که حق امامت جز به‌اخلاف علی و فاطمه (ع) (چون محمد ص) اولاد ذکور نداشته) به‌دیگری نمی‌تواند تعلق داشته باشد. شیعیان عقیده دارند که حق امامت مربوط به‌شایستگی شخصی فلان یا همان کس نبوده، بلکه تابع اصل وراثت است [۲۱۵] و ماهیت دین و ایمان در این اصل است.

به‌گفتهٔ شیعیان امام نباید از طرف جماعت مسلمانان انتخاب شود (و حال آنکه سنیان چنین می‌پنداشتند) و امامت وی نتیجهٔ شایستگی ارثی اوست و این حق قابل انتقال به‌شخص غیر و یا به‌جماعت نیست. شیعیان معتقدند که امامان در همهٔ امور و افعال و اصول و ایمان

خویش معصومند و ممکن نیست مرتکب گناه شوند. شیعیان «تقیه» (یا اختفای عقلایی) مذهب خویش را (در صورت وجود خطر تعقیب و ایذا) جایز می‌شمارند، گرچه برخی از ایشان با این امر موافق نیستند.^۱ موضوع واقعیت انتقال حق امامت به فلان یا بهمان خلف امامان علوی، اساس اختلاف و انشعاب در میان شیعیان را تشکیل می‌دهد. فرقی عمده شیعه عبارتند از: کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات شیعه (از کلمه عربی «غالی») و اسماعیلیان.^۲

در این فصل مطالب و نظرهای اصلی و کلی شیعه شرح داده شده است. این نظرهای کلی به تدریج به نحوی بسیار مشروحتر منظم گشتند و ضمناً باید گفته شود که در فرق و شعب گوناگون شیعه به نحای مختلف و متفاوت تدوین یافتند. اگر تصور شود که شیعه فرقه‌ای از اسلام بوده اشتباه محض است. ا. آ. بلیایف می‌گوید: «این عقیده در صورتی امکان پذیر است که از نظرگاه ستیان قضاوت کنیم. ولی اگر سیر تکاملی تاریخی معتقدات و سازمان شیعیان و به‌ویژه وزن و مقام ایشان را در ممالک اسلامی در نظر بگیریم، خواهیم دید که تشیع را باید یکی از دوجریان اصلی دین اسلام شمرد.^۳» تا پایان قرن نهم هجری از این دوجریان اسلامی - سنی و شیعه - تسنن همواره در اکثر سرزمینهای مسلمانان در اکثریت بود. و شیعیان در اکثر ممالک اسلامی در اقلیت بودند، ولی غالباً این اقلیتی بوده کارآمد و فعال که در نهضت‌های خلق و تعالیم و معتقدات اجتماعی اثر می‌گذاشته - نهضت‌هایی که علیه سنیگری، یعنی معتقدات دولت فئودالی وارد عمل می‌شدند. تشیع دائماً شاخه‌ها و جوانه‌های تازه و تازه‌تر از خود منشعب می‌ساخت. و این خود دلیل سخت جانی تشیع در سراسر دوران فئودالیزم بوده. پنج جریان اصلی تشیع، که شهرستانی ذکر کرده بوده به‌مرور زمان به‌جریانهای فراوان کوچک کوچک تقسیم و منشعب شدند.

سه شاخه نخستینی که شهرستانی برای شیعه قائل شده یعنی کیسانیه و زیدیه و امامیه را می‌توان در عدد شیعیان با نبروشمرد. زیرا که اگر از موضوع وراثت امامت علویان (و در آن خاص شیعیان از مو - ضوع امامت که بدان مر بوط است) بگذریم،^۴ می‌بینیم که شیعیان میان هر از مذاهب سنی چندان دور نیستند. ولی برعکس اسماعیلیان و غلات شیعه در تعلیماتی که تدوین کردند آنچنان از مبانی اسلامی دور شدند که دو جریان اخیر الذکر را می‌توان ادیان مستقلی نامید، ادیانی که فقط ظاهراً نقاب استتار تشیع را بر رخ کشیدند. در این فصل ما به شرح سه جریان اصلی تشیع میانه رو می‌پردازیم.

۱- شاخه زیدیه. به‌دبالة این فصل رجوع شود. ۲- شهرستانی ص ۱۰۸-۱۰۹ رجوع شود به: ص ۱۷-۱۶
 ۳- E. G. Browne. «A literary history of persia» T IV. ۲۱. بلیایف «فرقه‌های اسلامی»
 ص ۲۳. ۴- درباره نظر ستیان راجع به امامت و خلافت به‌فصل ششم رجوع شود.

و فضل علی‌حدهای به اسماعیلیان و «غلات» شیعه اختصاص می‌دهیم.^۱

هم در نخستین قرنهای اسلامی تفاوت میان شیعیان میانرو و «غلات» به نحو بارزی معلوم بوده.^۲

شیعیان در آغاز مفهوم امامت و خلافت را این چنین مقدس و لا یتغیر نمی‌شمردند. ایشان فقط حقی علی (ع) را در مورد خلافت تأیید می‌کردند و می‌گفتند که وی داماد پیامبر محمد (ص) است و نزدیکترین کس به وی بوده و بنا بر این محق تر است. بعدها این عقیده به وسیله حدیثی مشهور... مستدل و استوار گشت. بنا به روایت مذکور پیامبر محمد (ص) به هنگام آخرین زیارت خویش از مکه، (و به روایتی دیگر پس از عقد پیمان صلح در حدیبیه، در سال ششم هجری ه) در کنار برکه غدیر خم گفت: «هر کس مرا مولای خویش بداند باید علی را هم مولای خویش بداند.»

تشیع به عنوان یک جریان دینی، در فاصله زمانی مرگ غم‌انگیز حسین بن علی (ع) امام سوم شیعیان (۵۶۱ ه) و استقرار دودمان عباسیان بر تخت خلافت (۱۳۲ ه) بسط یافت. در همین فاصله زمانی در داخل اردوگاه شیعیان [در میان برخی از آنان] نیز تفاق و انشعاب پدید آمد. و علت آن نخست بحثهایی بود بر سر آنکه کدام یک از علویان را باید امام شمرد. بحثهای دیگری بر سر مفهوم شاهستگی امام نیز به مباحثات پیشین افزوده شد. در همان زمان نطقه تقدیس شهیدان میان شیعیان به وجود آمد و این عمل را راه مستحبه به بهشت می‌دانستند. پس از مرگ سه امام نخستین، یعنی خلیفه علی (ع) و فرزندان او حسن [۲۱۱] - که شیعه وی را همچون شهیدی بزرگ می‌داشتند (می‌گفتند که معاویه وی را زهر داده) و برادر دلیر و مبتکر او حسین بن علی، نخستین انشعاب جدی در میان شیعیان صورت گرفت و کیسانیان (کیسانیه) از شیعه جدا شدند.

کیسانیه گروهی از شیعیان بودند که محمد بن الحنفیه، برادر ناتنی حسین بن علی، را امام چهارم و جانشین او می‌شناختند.^۳ دسته‌ای از شیعیان... از طرفداران محمد بن الحنفیه بودند. روایت است که ابن الحنفیه استعدادهای برجسته‌ای داشته. بعدها علوم غیبی و اطلاع از معنی باطنی افلاک آسمانی و غیره را هم به وی نسبت دادند. هو اخوان او تحت رهبری مختار بن ابی عیید ثقفی در سالهای ۶۶ تا ۶۸ ه. در کوفه قیام کردند.^۴

نام کیسانیه ظاهراً از کیسان ابوعمر و رئیس موالیی که در لشکر مختار بودند مأخوذ است. وی شیعه‌ای متعصب بوده و در قیام مذکور وظیفه نمایانی داشته. و یا شاید از نام کیسان

۱- رجوع شود به فضل یازدهم. ۲- رجوع شود به: E. G. Browne. «A literary history of

persia» T II ۳- درباره‌ی رجوع شود به فصل اول. ۴- در این باره نیز به مباحث رجوع شود.

دیگری که مولای علی (ع) بوده و در جنگ صفین (۳۷ هـ) کشته شد گرفته شده باشد. کیسانیه برای اینکه مبنایی جهت حق امامت ابن‌الحنفیه بترانند، گفتند که علی (ع)، امامت را به سبب خویشاوندی با پیامبر (به عنوان داماد وی) به دست نیاورده بلکه به منزله جانشین روحانی وی بوده است. کیسانیه معتقد بودند که علی (ع) می‌بایست جانشینی روحانی خویش را به ترتیب به سه پسر خود حسن و حسین و محمد بن الحنفیه، منتقل کند.

مرگ ابن‌الحنفیه (در حدود ۸۰ هـ) موجب انشعاباتی میان خود کیسانیان گشت. برخی از ایشان معتقد بودند که چون «آخر دنیا» نزدیک است شمار امامان باید به چهار محدود گردد (علی(ع) و سه پسر او). بعضی دیگر از کیسانیه علی فرزند ابن‌الحنفیه را امام پنجم می‌دانستند. پاره‌ای نیز امامت پنجم را از آن پسر دوم ابن‌الحنفیه که ابوهاشم نام داشت می‌شمردند و چنین استدلال می‌کردند که وی علوم غیبی را از پدر به ارث برده و بنابراین جانشین روحانی اوست. پس از مرگ ابوهاشم فرق فرعی جدیدی از کیسانیه ظهور کردند. یکی از آن فرق با گروهی از هواخواهان عباسیان که مدعی مقام خلافت بوده نزدیک شد، و داستانی رایج گشت که ابوهاشم به هنگام مرگ، حق امامت خویش را به سر دودمان عباسیان «امام» محمد بن علی و اختلاف او تفویض کرده است. این شاخه کیسانیه سزاوندی در قیام خلق تحت قیادت ابومسلم (۱۳۰ تا ۱۳۳ هـ) فعالانه شرکت جست و عباسیان برای نیل به مقاصد خویش از آن قیام استفاده کرده به تخت خلافت دست یافتند، و پس از رسیدن به قدرت و حکومت عناصر دموکراتیک یعنی ابومسلم و راوندی را که در حصول مقصود، ایشان را یاری کرده بودند تار و مسار کردند. فرقه فرعی دیگری از کیسانیه می‌گفتند که محمد بن الحنفیه نمرده است و در غاری پنهان شده و باری دیگر همچون مهدی از آنجا بیرون آمده ظهور خواهد کرد تا عدل را بر زمین حکمفرما سازد. بدین طریق عقیده به وجود «امام غایب» و وجود غیبی و «رجعت» او در میان کیسانیه پیدا شد. این عقیده را بعدها دیگر فرق شیعه اعم از میانمرو (به ویژه امامیه (۲۱۲)) و اسماعیلیه و «غلات» پذیرفتند. ابن حزم در قرن پنجم هجری از کیسانیه به عنوان فرقه‌ای که وجود ندارد سخن می‌گوید. اکثریت عظیم شیعیان محمد بن الحنفیه را به امامت قبول نداشت، زیرا گرچه پسر علی (ع) بوده ولی از بطن فاطمه نبوده است و بنابراین نسبتی با پیامبر نداشته. بدین سبب اختلاف ابن‌الحنفیه را سید نمی‌شمردند. دو نوع از علویان باقی و محفوظ ماندند. یکی اختلاف حسن (سادات یا اشراف حسنه) و دیگر فرزندان حسین (با سادات حسینی). افراد هر دو گروه در زمان امویان مانند اشخاص عادی می‌زیستند، گرچه بسیار ثروتمند بودند و گاه هم صاحب نفوذ. امویان (به استثنای عمر دوم) نسبت به علویان بدگمان بودند و ایشان را از مقامات دولتی به دور نگاه می‌داشتند و بعضی را که خطر ناک می‌شمردند به عیالکت می‌رساندند. مسعودی فهرستی از

اسامی علویانی، که از طرف امویان به هلاکت رسیدند، به دست می‌دهند.^۱ عباسیان پس از استقرار در مقام خلافت، نخست کوشیدند تا علویان را به سوی خویش جلب و نزدیک کنند. ولی علویانی را که مورد بدگمانی ایشان بودند بارها هلاک کرده و یا زهر دادند.... چه در زمان امویان و چه در عهد عباسیان افراد هر دو شاخه دودمان علویان قیامهایی برپا کرده و موقتاً حکومت را به دست می‌گرفتند. و گاه موفق می‌شدند که حکومت سلسله علویان را در فلان و یا بهمان سرزمین مستقر سازند. از این جمله بودند ادریسیان (حسینیان) در مغرب (در مراکش از ۱۷۲ تا ۳۷۵ هـ) و زیدیه (حسینیان) در یمن.

اکثریت شیعیان، علی ملقب به «اصغر» فرزند امام حسین (ع) را که به لقب «زین العابدین» (عربی به معنی «زینت بندگان خدا») یا «مؤمنان» نیز منقب بوده^۲ به اسامت می‌شناختند. وی پس از واقعه کربلا به دست لشکریان اموی اسیر شد و به خاطر جوانیش از طرف یزید مورد عنف قرار گرفت [۲۱۲] و آزاد شد و به مدینه رفت. و تا زمان وفات (۹۵ یا ۹۰ هـ) در مدینه در آرامش می‌زیست. در روایات شیعه زهد فوق العاده و کرامات فراوان به این امام نسبت داده شده است.^۳ وی در مدینه به خاک سپرده شد. در روایات شیعه آمده است که او را به تحریک خلیفه اموی مسموم کرده بودند (بنابراین «شهید راه دین شده است»).

اکثریت شیعیان محسداً باقر فرزند علی زین العابدین را امام پنجم می‌دانند. بنا به توضیحی که یعقوبی مورخ شیعه [و هم سبط ابن جوزی، مورخ سنی] می‌دهند^۴ این لقب از ریشه عربی «بقر» می‌آید که به معنی «شکافتن، قطعه قطعه کردن» است و بدین سبب به وی داده شده که اعماق دانش را می‌شکافته و مکشوف می‌ساخته. در روایات شیعه علم و اطلاع عمیقی در زمینه فقه و حقوق دینی و اصول شریعت و همچنین معجزات و کراماتی به وی نسبت داده شده است. وی در مدینه زندگی آرامی [۲۱۴] داشته و نمایندگان شیعه از اکناف و اطراف و به ویژه از اقصی نقاط خراسان به دیدن او می‌آمدند. امام محمد باقر در سال ۱۱۴ هـ بدرود زندگی گفت.

در زمان وی انشعاب تازه‌ای در میان شیعیان پدید آمد. و بخشی از شیعه که محتملاً^۵ از

۱- مسعودی، «مروج» مجلد ۷، ص ۴۰۴. ۲- وی را چنین منقب ساخته بودند تا از فرزند دیگر امام حسین (ع) که او نیز علسی نام داشته (علی الاکبر) مشخص گردد. ۳- کسانی که تذکره حیات امام زین العابدین را نوشته‌اند می‌گویند که مادر او شاهزاده خانمی ایرانی بوده. ابن خلکان می‌نویسد (قرن هفتم هجری) که در زمان عمر سه تن از دختران آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم را که اسیر شده بودند به مدینه آوردند. و خواستند ایشان را مانند دیگر اسیران همچون غنیمت جنگی میان لشکر تقسیم کنند. ولی علی بن ابیطالب مخالفت کرد و با موافقت عمر هر سه شاهزاده خانم را به شوهر داد؛ دو تن را به پسران عمر و ابوبکر و سومی را به فرزند خویش حسین. و آن شاهزاده خانم برای حسین پسری آورد که همان امام زین العابدین (علی) امام چهارم شیعیان باشد... ۴- ابن را بگویم که او نخستین امامی بوده که فقط به یک زن اکتفا کرد و آن زن دختر عم او فرزند امام حسن بوده. ۵- یعقوبی، «تاریخ»، بخش ۲، ص ۳۸۴.

عدم فعالیت امام محمد باقر [۲۱۵] ناراضی بودند به دور برادر پرشور و جدی اوزید بن علی گرد آمدند. زید بن علی طرفدار اقدامات قاطع علیه امویان بود. وی به دعوت شیعیان کوفه از مدینه به آنجا رفت تا قیام ایشان را علیه هشام بن عبدالملک خلیفهٔ اموی رهبری کند. این قیام ده ماه طول کشید و سرانجام سرکوب شد (۱۲۲ - ۱۲۳ هـ). زید بن علی در پیکار به تیر دشمن کشته شد. تن او را در کوفه مصلوب کردند و سر بریده اش را به تنابوز در دمشق و مدینه بر ستونی نصب کردند و در معرض تماشای عامه قرار دادند.

زیدیه فرقهٔ جداگانه‌ای از شیعیان را تشکیل دادند. شیعیان امامیه یعنی آنان که امام محمد باقر و امام جعفر صادق و اخلاف ایشان را به امامت قبول دارند مخالف زیدیه بوده‌اند. در اینجا به تعلیمات و تاریخ زیدیه در ایران اشاره می‌کنیم تا زین پس دیگر از این فرقه سخنی نگوئیم. نفوذ زیدیه در ایران بیشتر در دوران متقدم قرون وسطی محسوس بوده. آنچه مؤلفان سنی به طور کلی به نام شیعیان «میانرو» و «محترم» تسمیه می‌کنند همین زیدیان هستند و حال آنکه حقا کیسانیه و امامیه نیز مستحق چنین نامی هستند. زیدیه زید بن علی را امام پنجم می‌شناسند ولی به احتمالی این عقیده پس از حماسهٔ دلبرانه و شهادت او، دربارهٔ وی پیداشد. در جایی دیده نشده که زید بن علی خود خویشان را، در زمان حیاتش، امام نامیده باشد. ظاهراً او با امام محمد باقر، برادر خویش، روابط حسنه‌ای داشته است...

زیدیه نیز مانند دیگر شیعیان معتقد بودند که علی بن ابیطالب (ع) بیش از دیگر صحابه پیامبر مستحق امامت بوده ولی نه به خاطر خویشاوندی با رسول خدا، بلکه از لحاظ تقدس و صفات عالی روحانی خویش. صفاتی که شیعیان [و هم مخالفان] برای او قائل بوده‌اند این مزیت را حایز گشته بوده. ولی زیدیه برای امامان صفات خاص قدسی مرتبی و تجلی الهی (ظهور) و یا علوم غیبی قائل نبودند. مفهومی که زیدیه در مورد امامت قائل بودند خیلی به مفهوم سنیان نزدیک بوده است (امام مدافع دین و جماعت اسلامی است ولی به هیچ وجه قائدی روحانی و قدسی- مرتبت و معصوم نیست)، جز اینکه زیدیه نیز مانند دیگر شیعیان معتقدند که امام باید از خاندان پیامبر (اهل‌الیت) باشد. اما زیدیه، برخلاف شیعهٔ امامیه، جانشینی پسر را به جای پدر شرط ضروری نمی‌دانند. طبق تعلیمات ایشان جماعتی تواند هر یک از اعضای دودمان علویان را، اعم از حسینیان یا حسینیان، بر حسب صفات شخصی وی به امامت برگزیند (برعکس؛ از نظر- گاه امامیه و اسماعیلیه و «غلات» شیعه، صفات شخصی امام برای اشغال مقام امامت هیچ اهمیتی ندارد. [۲۱۶]). به عقیدهٔ زیدیه کسی از علویان را باید به امامت برگزید که خویشان را فعال و پیشوایی صاحب اراده نشان دهد و بتواند شناسایی حقوق خود را از طرف مردم کسب کند، یا به دیگر سخن مقام خلافت را تحصیل و تسخیر نماید. زیدیه وجود چندین امام را در آن واحد در

ممالک مختلفه اسلامی جایز می‌دانند، به شرطی که رابطه میان آن کشورها دشوار باشد و یا اینکه زیدیه موفق به تشکیل دولتهای جداگانه‌ای در آن سرزمینها شده باشند و امامان علوی را در رأس آن دولتها مستقر کرده باشند...

زیدیه بیش از دیگر شیعیان با سنیان مدارا می‌کردند. به‌حسبی که دو خلیفه نخستین - ابوبکر و عمر - را لعن نمی‌نمایند^۱. ایشان در این که ابوبکر و عمر بر خلاف قاعده و قانون به خلافت انتخاب شدند با دیگر شیعیان موافقت دارند ولی معتقدند از این که بگذریم، این دو کس افراد شایسته و خدمتگزار اسلام بوده‌اند. زیدیه ویژگیهای دیگری را نیز حایزند که ایشان را به سنیان نزدیک می‌کند، از قبیل: نظر منفی به تقدیس اولیاء الله و عرفان (صوفیگری)، بعدها سنیان و شیعیان امامیه از رد این دو موضوع صرف نظر کردند ولی زیدیه در عقیده خویش باقی ماندند. زیدیه نظر دیگری را که بعدها مورد قبول اکثر سنیان قرار گرفت - دایر بر اینکه حتی کسانی که گناه کبیره مرتکب شده و بی‌توبه مرده‌اند اگر مسلمان مؤمن باشند عذاب جهنم در مورد ایشان به‌طور موقت اعمال خواهد شد - نمی‌پسندیدند. به عبارت دیگر وجود «اعراف» و «آتش پاک‌کننده» را نفی می‌کنند. زیدیه تنها شاخه شیعه هستند که اصل «تقیه» یا پنهان داشتن معتقدات را قبول ندارند^۲. عدم قبول اصل تقیه نتیجه الزامات اخلاقی بوده که زیدیه برای افراد فرقه خویش قائل بودند و از ایشان می‌خواستند که فعال باشند و به خاطر پیروزی جماعت خویش بکوشند. زیدیه مشروع بودن متعه یا صیغه منقطع را هم - که برای مدتی محدود منعقد می‌شود و شیعیان امامیه جایز می‌شمارند - قبول ندارند.

اما در مسائل شریعت و اصل لایتغیر دینی یکی از ویژگیهای زیدیه این است که الهیات معتزله را به‌طور درستی می‌پذیرند. زیدیه اصل رد تشبیه و رد تقدیر و قبول آزادی اراده را هم از معتزله اخذ و قبول کردند.

با اینکه زیدیه اختلافات جدی با سنیان نداشتند و روش مدارای نسبی را با ایشان پیش گرفته بودند، معیناً در مبارزه به خاطر کمال مطلوب خویش - یعنی ایجاد حکومتی روحانی که امامی علوی و انتخابی در رأس آن باشد - فعالانه مبارزه می‌کردند. شایان توجه است که زیدیه به‌رغم آن که از لحاظ اصول شریعت میان‌رودان شیعیان بوده‌اند، معیناً در قرنهای دوم و سوم هجری فعالترین مبارزان طریق انتشار افکار شیعه به‌شمار می‌آمدند. برعکس شیعه امامیه که بیش از زیدیه از اهل سنت و جماعت دور شده از اینان تنفر داشتند و سه خلیفه اول را لعن می‌کردند و غاصبشان می‌شمردند، در طی قرنهای دوم و سوم غالباً از فعالیت احتراز می‌نمودند و خلفای سنی نسبت به امامان ایشان - مانند علی زین‌العابدین (ع) و محمد باقر (ع) و جعفر -

الصادق (ع) - هرگز تزیینات جدی اعمال نکردند، زیرا که مشارالیهم در نهضتهای سیاسی زمان خویش شرکت نمی‌جستند و از لحاظ سیاسی [۲۱۷] غیر فعال بودند. فعالیت سیاسی شیعه امامیه مربوط به زمانهای متأخرتری است.

فعلاً ذکر علت فعالیت سیاسی زیدیه و عدم فعالیت شیعه امامیه در قرنهای دوم و سوم هجری دشوار است. فقط حدس می‌توان زد که علت در ترکیب اجتماعی این دو فرقه در آن عهد بوده است. از آنجایی که زیدیه در رأس بسیاری از نهضتهای خلق قرار گرفته بودند گمان می‌رود که در آن زمان عقاید ایشان گونه‌ای «بددینی» خلق شمرده می‌شده - بددینی که از لحاظ معتقدات، محافظه کارا ولی سیاستاً فعال بوده است. همین گونه تلقیب معتقدات محافظه کارانه (کوشش در دست نزدن به عقاید و احکام صدر اسلام و ترس از هرگونه «بدعت» و نوآوری در مسائل دینی) و فعالیت سیاسی و رادیکالیزم و اصل پرستی اجتماعی را در نزد خوارج نیز مشاهده کردیم.^۲ شاید همانندی ترکیب اجتماعی این دو فرقه (خوارج و زیدیه) موجب ایمان مشترک ایشان به این اصل که مرتکبین گناهان کبیره دیگر مسلمان نیستند و به عذاب ابدی دوزخ محکوم می‌باشند شده باشد. هر دو فرقه از این مقدمه چنین نتیجه گرفتند که وظیفه دینی ایشان، «جهاد» با فرمانروایانی است که به اصول صدر اسلام درباره حکومت روحانی خیانت ورزیده‌اند - این خلفای اموی و پس از ایشان خلفای عباسی بودند که زیدیه ایشان را غیر قانونی دانسته و بارها علم طغیان و عصیان علیه آنان برافراشتند.

از آن جمله بود قیام ناکام زیدیه [۲۱۸] که علویان حسنی (فرزندان امام حسن «ع»)، محمد بن علی بن زکیه - (۸۱۴۵)، و حسین بن علی بن حسن در حجاز برپا کردند. شرکت کنندگان در این قیام شکست خوردند و تقریباً همه ایشان در وادی فح نزدیک مکه در روز هشتم ذوالحجه ۱۶۹ هجری به دست لشکریان عباسیان هلاک شدند. شیعیان بعدها این روز را مانند واقعه کربلا یوم العزا اعلام کردند. در یمن زیدیه موفق شدند و چندین بار دودمانهایی از علویان را در آنجا به امامت مستقر ساختند و سرزمین یمن تا روزگار ما هم کشوری است که مذهب زیدیه در آنجا حکمفرماست. در سال ۱۹۹ هجری در عراق علیه مأمون خلیفه عباسی قیام کردند. ابوالسرایا رهبر قیام، محمد بن طباطبای علوی (از شاخه حسنیه) را که مدعی مقام خلافت بود نامزد امامت کرد. این قیام سرکوب شد و ابوالسرایا اعدام گشت.

مهمترین قیام تاریخی زیدیه، که جنبه نهضت روستایی داشته، شورش بود که در نیمه دوم قرن سوم هجری و ربع اول قرن چهارم هجری در نواحی کرانه خزر در ایران وقوع یافت. نیمه

۱- توضیحی که معتزله برای بعضی از اصول شریعت اسلامی می‌داده‌اند توسط سران زهدیه مأخوذ گردیده بوده، ولی افراد عادی فرقه چندان توجهی بدان نداشتند. ۲- درباره خوارج به فصل اول رجوع شود.

دوم قرن دوم تا نیمه اول قرن چهارم هجری شورشهای روستایی شدید و پرمدامتهای در نواحی مختلفه ایران وقوع یافت. یکی از این عصیانها قیام «محمره» (عربی است بمعنی «سرخ‌علمان» یا «سرخ‌پوشان») در تحت رهبری بابک (بابک) در آذربایجان و غرب ایران بسوده (۲۰۱ تا ۲۲۳ هـ) که ارکان خلافت را از بیخ و بن متزلزل کرد. تقریباً تا دهه چهارم قرن نهم میلادی بیشتر قیامهای روستایی یادشده در زیر لقاغه معتقدات غیراسلامی - معتقدات فرقه خرمدینان که از زرتشتیگری انشعاب کرده بودند - وقوع می‌یافت. خرمدینان مانند اسلاف عقیدتسی خویش یعنی مزدکیان (قرن پنجم و ششم میلادی) به خاطر استقرار مساوات اجتماعی و لغو مالکیت خصوصی بر زمین و انتقال اراضی به جماعت‌های آزاد روستایی می‌کوشیدند. ولی از اواسط قرن سوم هجری رهبری عقیدتی نهضت‌های خلق در ایران به دست شیعیان افتاد و نخست زیدیه و زان پس فرمطیان و اسماعیلیان و پس از ایشان شیعه امامیه و «غلات» شیعه هدایت نهضتها را به عهده گرفتند. حتی آکادمیسین و . و . بارتولد نیز اشاره کرده که در قرون وسطی ومدتها پیش از ظهور صفویه، مذهب شیعه در ایران بیشتر در محیط روستا رواج داشته و پرچم عقیدتی نهضت‌های خلق بوده^۱. و وجود این پدیده بیشتر بدان مربوط بوده که در قلمرو خلافت و دولتهایی که بر ویرانه‌های آن پدید آمدند مذاهب سنت و جماعت نفوذ داشته و تشیع همچون «بددینی» تلقی می‌شده، و گاه مورد تعقیب و ایذاء قرار می‌گرفته.

نواحی کرانه خزری ایران - یعنی گیلان و تاحیه کوهستانی دیلم که در جنوب آن است و طبرستان (مازندران کنونی) و گرگان (مغرب آن جرجان است) که به وسیله کوه‌های مرتفع البرز و جنگلهای انبوه غیر قابل عبور، از خاک اصلی ایران جدا شده بودند - از لحاظ اقتصادی رابطه ضعیفی با دیگر نقاط آن کشور داشتند. و ضمناً گیلان و دیلمستان هرگز به زیر فرمان عربان در نیامدند و مردم آن سامان لااقل تا اواسط قرن سوم هجری بت پرست باقی مانده بودند. نظامات دوران متقدم فتوایلیم در گیلان و دیلمستان بسا پردهای از ظواهر عادات و رسوم عهد پدر شاهی مستور شده بسوده و جماعت‌های روستایی و خودمختاری در آنجا بسیار استوار بوده. کوهستانیان دیلمی که در زادگاه خویش زندگی سخت و فقیرانه ای داشتند دسته دسته وطن خود را ترک گفته، به سمت لشکری، مزدور خلفای عباسی و امرای محلی ایرانی می‌شدند. در دربار امیران نگهبانان سوار از غلامان جوان و زر خرید ترك و نگهبانان پیاده از مزدوران جوان دیلمی و گیلانی بوده‌اند. از میان صفوف مزدوران دیلمی سرداران برجسته (مانند مرداویج بن

۱- رجوع شونده، و . و . بارتولد. «در تاریخ نهضت‌های روستایی در ایران» ص ۵۵ و ۵۶، نیز از او: «ایران بازدهد تاریخی» ص ۳۳.

زیار) و مؤسسان دودمانهای فتودالی برخاستند. علویان شیعه که مسورد تعقیب عباسیان واقع شده بودند به کوهها و جنگلهای دیلم و گیلان گریخته پناه بردند. و اسلام به صورت مذهب شیعه توسط ایشان در آن سامان رواج یافت.

در طبرستان محمد بن اوس حاکم منصوب از طرف محمد، امیر طاهری، روستاییان را سخت در زیر فشار گذاشت و مالیات و خراج را سه برابر از ایشان وصول کرد. گذشته از این، حکومت طاهریان ازاضی موات و جنگل و مراتع را که پیشتر به جماعتهای روستایی تعلق داشته ملک دولت اعلام کرد.^۲ این عمل سبب قیام روستایی در مرز طبرستان و دیلم شد. شورشیان از حسن بن زید حسنی العلوی، امام زیدیه، که در دیلم پنهان شده بود دعوت کردند که در رأس قیام قرار گیرد (۵۲۵۰هـ). در نتیجه این قیام، دولتی از علویان شیعه (زیدیه) که قدرت آن به گیلان و دیلم و طبرستان بسط یافته بوده به وجود آمد. حسن بن زید (از ۲۵۰ تا ۲۷۱هـ) حکومت کرد (مردی بود دارای تحصیلات وسیع و عالم به علم فقه و شعر و واجد نیروی فوق العاده. وی و برادر و جانشینش محمد بن زید، دائماً ناگزیر بودند در مقابل تهاجمات سپاههای طاهریان و صفاریان و سامانیان از خود دفاع کنند. امامان علوی، گاه در تحت فشار دشمنان، بالاجبار طبرستان را ترک گفته به غارها و یغولهای کوهستانی دیلم پناه می بردند و چون خطر رفع می شد بساز می گشتند. بنا به گفته طبری، یعقوب صفاری کوشهای بی ثمری به عمل آورد تا دولت علویان را در کرانه های خزری به زیر فرمان خویش در آورد ولی با وجود دادن ۴۰ هزار تلفات توفیقی حاصل نکرد. سرانجام در سال ۲۸۷هـ. اسماعیل سامانی توانست سپاه علویان را شکست دهد (محمد بن زید در پیکار کشته شد) و سلطه دولت فتودالی سامانیان را در کرانه دریای خزر مستقر سازد.

پس از گذشت سیزده سال (سال ۳۰۱هـ) و بعد از هجوم روسیان از راه دریا، به نواحی خزری - هجومی که ارکان حکومت سامانیان را در آن نواحی متزلزل ساخت - قیام عمومی روستایی تازه ای وقوع یافت. و امام علوی، حسن بن علی، ملقب به اطروش (عربی به معنی «کر») که قبلاً در دیلم پنهان شده و پیرمردی بسیار جدی و مقبول لعامه بوده در رأس قیام کنندگان قرار گرفت. وی به یاری قشرهای پایین مردم طبرستان و گیلان و دیلم به استقرار مجدد دولت علویان در کرانه های دریای خزر توفیق یافت. احیای دولت علویان این بار تنها با طرد لشکر بان سامانی همراه نبوده، بلکه فتوادلهای محلی یا دهقانان نیز از آن سامان رانده شدند. ابوریحان بیرونی تأسف می خورد که حسن اطروش دهقانان (زمینداران بزرگ) محلی را - که گویا فریدون پادشاه

۱- مسافریان (سالاریان) در دیلم و آذربایجان و آل زیاد در کرکان و آل بویه در مغرب ایران و عراق عرب (هرسه در قرن چهارم هجری). ۲- طبری، سری ۲، ص ۱۵۲۴-۱۵۲۵.

باستانی و افسانه‌های بر سر توده‌های مردم گمارده بوده - رانده و اکنون به‌جای ایشان شورشیان گوناگون زمین‌دار شده‌اند. جزئیات انقلاب ارضی که در آن نواحی صورت گرفته بود در منابع و متون دیده نمی‌شود. طبری خبر می‌دهد که حسن‌الاطروش با مردم به عدالت و با حسن‌نیت رفتار می‌کرده و هرگز مردم ندیده بودند که شخصی تا این حد پایبند عدالت و حسن‌اداره و انصاف باشد. چیزی نگذشت که حسن‌الاطروش درگذشت و در سال ۳۱۶ ه. دولت علویان بر اثر ضربات لشکریان دودمان زباز سقوط یافت و نظامات پیشین ثنودالی احیاء شد.

اکنون به شیعه امامیه می‌پردازیم. شیعه امامیه پس از مرگ امام پنجم محمدالباقر، فرزند وی جعفر بن محمد ملقب به صادق را به امامت ششم قبول کردند (متولد در حدود سال ۵۸۱ ه. و متوفی به سال ۱۴۸ ه.) وی نیز مانند پدر و جد خویش هیچ‌گونه شرکعی در فعالیت سیاسی و نهضت‌های ضد دولت وقت نداشته. وی زندگی خویش را به صلح و آرامش [۳۱۹] گذراند و در مدینه درگذشت. در عوض، طبق روایات شیعه، امام جعفر صادق قانون‌دانی دقیق و عالم متبحری در الهیات بوده. شیعه امامیه وی را پایه‌گذار الهیات خویش می‌دانند و فقه شیعه را مذهب امام جعفر صادق یا مذهب جعفریه می‌خوانند. بعدها در میان شیعیان تألیفاتی رواج یافت که گویا به وسیله امام جعفر صادق نوشته شده بوده ولی این نسبت مشکوک است [۲۳۰]. قبهان سنی نیز دانش او را در قوانین اسلامی و الهیات قبول داشتند و محترم‌ش می‌شمردند. می‌گفتند که وی صاحب اطلاعات وسیعی در زمینه نجوم و کیمیا و علوم غیبیه است و در زهد و تقدس بی‌نظیر و فوق‌العاده است و معجزات فراوان به او نسبت می‌دادند. ابن‌واضح یعقوبی در «تاریخ» خویش گفتارها و کلمات قصار فراوان را - که گویا از آن امام جعفر صادق است - نقل می‌کند. به‌ویژه تدوین و تنظیم اصول شیعه امامیه در ماهیت امامت و «نور محمدی» به‌وی نسبت داده شده. «نور محمدی» عبارت است از تجلی نور خدایی که حتی پیش از آدم آفریده شده بوده و پیامبران و محمد (ص) و اهل‌بیت او را روشن می‌کند.^۳ تأثیر مکتب معتزله و به‌ویژه رد تشبیه و اینکه نباید برای آفریدگار صفات آدمی قائل شد، در الهیات امام جعفر صادق دیده می‌شود.^۴ [۲۲۹]

معملاً امام جعفر صادق اصول معتزله را به شدت وحدتی که زیدیه پذیرفته بودند قبول نکرد [۲۲۲]. بنا به روایات موجوده وی در موضوع آزادی اراده نظری بینابین داشته و در عین

۱- قبهان سنی علت دیگری هم برای احترام به امام جعفر صادق داشتند، زیرا مادر وی از دودمان خلیفه ابوبکر ملقب به «صدیق» بوده است. [۲۲۳]
 ۲- یعقوبی «تاریخ» بخش ۲، ص ۴۵۸ و بعد. ۳-
 این اصول را مسعودی شرح داده («مروج» مجلد اول، ص ۵۵)

حال «جبر» یا تقدیر بلاشرط، و «تفویض» یا آزادی انتخاب آدمیان را در مورد افعال ایشان (تفویض کلمه‌ای است عربی به معنی «دادن حق (انتخاب)» (واگذارند)) رد می‌کرد.

شیعیان امامیه در زمان حیات امام جعفر صادق از لحاظ معتقدات متحد و یکپارچه نبودند. هنوز غلات افراطی شیعه از میان ایشان منشعب نگشته بودند. یکی از نزدیکان متعصب و جسدی امام به نام ابوالخطاب در پریشش شخصیت امام به جایی رسید که شایع کرد امام تجسم آفریدگار است. امام جعفر صادق نمی‌توانست چنین تحریفی را در دین اسلام اجازه دهد و ابوالخطاب را از خویش دور کرد... ابوالخطاب فرقه و بزه «غلات» شیعه را که «خطایه» نام داشتند تأسیس کرد.^۱

در زمان حیات امام جعفر صادق، انشعاب دیگری در جماعت پیروان وی وقوع یافت که عواقب آن از لحاظ تاریخ شیعه بسیار وخیم تر بوده است. امام جعفر صادق از میان پسران هفتگانه خویش فرزند بیادام خود موسی الکاظم را شایسته امامت دانسته بدجانشینی برگزید. ولی در میان جماعت امامیه عده‌ای به هواداری پسران ارشد وی یعنی اسماعیل و عبدالله و محمد که در صدد دفاع از حق امامت خویش برآمده بودند - برخاستند. از این گروه‌های انشعابی فقط دسته هواخراهان اسماعیل قوی و جان سخت بوده‌اند و به نام اسماعیلیه خوانده شدند. گرچه اسماعیل پیش از پدر بدرود جهان گفت (۵۱۴۵ هـ) و بالتبجیه نمی‌توانست در زمان حیات پدر امامت داشته باشد، معینا اسماعیلیان پس از مرگ امام جعفر صادق، محمد فرزند اسماعیل را امام هفتم خوانده و شناختند. و همان نام اسماعیلیه بر ایشان باقی ماند. بهرور زمان معلوم شد که اختلاف میان اسماعیلیه و شیعه امامیه بیشتر و عمیق‌تر از دعوی پسر سر مدعیان امامت است. اسماعیلیان نیرومندترین رقیبان شیعیان امامیه بودند و در تاریخ سیاسی و فرهنگی سرزمینهای اسلامی، به‌ویژه تاریخ ایران، در فاصله پایان قرن سوم تا اواسط قرن هفتم هجری مقام نمایانی را احراز کردند.^۲

در بجزوه این بحثها و مناقشات امام جعفر صادق در مدینه درگذشت و در قبرستان بقیع در کنار پدر و جد خویش به خاک سپرده شد. بنا به روایات شیعه، منصور خلیفه عباسی (از ۱۳۷ تا ۱۴۹ هـ حکومت کرد) که از مقبولیت و وجهه امام جعفر صادق در میان مردم بیمناک بود میوه‌ای به‌زهر آلوده پراش فرستاد و بدین وسیله امام را شهید کرد...

شیعیان امامیه که به امام جعفر صادق وفادار مانده بودند، موسی الکاظم را به امامت هفتم

۱- در باره این فرقه رجوع شود به فصل یازدهم این کتاب.
 ۲- در باره اسماعیلیه نیز به فصل یازدهم این کتاب رجوع شود.

شناختند^۱. اخبار موثق تاریخی درباره زندگی وی که به دست ما رسیده آنست که... روایت است که وی مردی گشاده دست و شکیبا بوده و از آنکه به فرمان خلفای عباسی محبوس و یا هلاک شود بیم داشته [۲۲۴]، معهنا چندین سال پس از مرگ پدر، (از ۱۴۸ تا ۱۷۸ هـ) ظاهراً بالنسبه با آرامش خیال [۲۲۵] در مدینه می زیسته و به هیچ وجه فقیر نبوده، او دارای ۱۸ پسر و ۲۳ دختر بوده. (ضمناً امام موسی الکاظم زن عقدی نداشته و همه این فرزندان از کتیزان بوده اند). به گفته این خلکان امام موسی الکاظم برای هر کس که غیبت و بدگویی از اومی کرده کبسه ای حاوی يك هزار دینار می فرستاده [۲۲۶].

بنا به گفته بعضیها در عهد خلیفه مهملی (۱۵۹ تا ۱۶۹ هـ) یا جانشین وی هادی (۱۶۹ تا ۱۷۵ هـ) امام موسی بن جعفر مورد سوءظن قرار گرفت که با شرکت کنندگان یکی از قیامها (خوارج) - که برخی از علویان نیز در آن مداخله داشتند - روابطی داشته و بدین سبب زندانی شد. ولی اگر موسی بن جعفر محبوس شده بوده، بهر تقدیر خطری جدی متوجه وی نبوده و به زودی آزاد گشته. بعدها مجدداً مورد سوءظن سیاسی واقع شد و به فرمان خلیفه هرون الرشید در مدینه بازداشت گردید و به بغداد منتقل شد و در آنجا به زندانش افکندند. اخبار منابع و متون در باره اوضاع و احوالی که منجر به حبس و مرگ وی گشته بسیار گوناگون است و فقط همه در يك نکته متفقند که امام موسی الکاظم در زندان بغداد به سال ۱۸۳ هـ. وفات کرد. مقامات دولت اعلام داشتند که بهر مرگ طبیعی مرده، ولی شیعه امامیه او را شهید می دانند.

شیعیان امامیه فرزند وی علی بن موسی را که بعدها به لقب «رضا» ملقب شد امام هشتم می دانند. وی نخست در مدینه زندگی می کرده. خلیفه مأمون گرچه برادر خویش و رقیب تخت خلافت یعنی امین را در مبارزه مغلوب کرده بود (۱۹۸ هـ) معهنا وضع خویش را بسیار نا- استوار می دید و حتی جرئت نمی کرد در بغداد ظاهر شود، زیرا در آنجا دوستش نمی داشتند و در خراسان (دمرو) باقی مانده بود و با زمین داران قوادال ایرانی یاهدقانان نزدیک شده بود. مأمون به اندرز وزیر ایرانی خویش، فضل بن سهل، و برادر وی، حسن بن سهل، با شیعیان میان نهر و نزدیکي جست تا ایشان را در حکومت انباز کند و به باری آنان از نارضایی عام مردم قلمرو خلافت بکاهد. مأمون در سال ۲۰۱ هـ. بدین منظور امر کرد تا امام شیعیان علی بن موسی را از مدینه به خراسان بیاورند. چون او را به خراسان منتقل کردند مأمون لقب مذکور یعنی «رضا» را به وی داد [۲۲۷]، و «ولیعهد» خویش اعلام نمود (در ۲ رمضان سال ۲۰۱ هـ) و بدین منظور مجلسی مجلل از

۱- روایت است که مادر او کتیزی بربر بوده به نام حمیده (به روایت دیگر اندلسی بوده یعنی اسپانیایی).

۲- طبق بعضی مدارک (متأخر) در سال ۱۷۸ هـ. ۳- مادر او ایرانی بوده و حمیده مادر پدرش آن زن

ایرانی را برای همسری (سر به) پدرش برگزیده بوده. علی بن موسی الرضا در سال ۱۴۸ یا ۱۵۲ هـ. بدو نیاچشم کشود.

اخلاف عباس (عم پیامبر) و اخلاف علی بن ابیطالب و بزرگان و اعیان دولت - که جمعاً گویا ۳۳ هزار نفر بودند - در مرو فراهم آورد. مأمون به خاطر جلب رضای شیعیان فرمود تا رنگ سیاه علم و لباس عباسیان را به رنگ سبز که رنگ محبوب شیعه بوده مبدل کنند و نام علی بن موسی الرضا را بعد از نام خویش بر سکهها ضرب نمایند: «الرضا امام المسلمین». خلیفه، دختر خویش حبیبه را به امام رضا (ع) بهزنی داد. مؤلفان متأخر شیعه [۲۲۸] خبر می دهند که در مقرر خلیفه در مرو مجالس گفت و شنود و مباحثه و مجادله در مسائل دینی با شرکت شخص مأمون و امام علی بن موسی الرضا و علمای سنی و شیعه و مسیحی و یهود و حتی زرتشتی تشکیل می شده است. شاید اسقف مسیحی مشهور حران تودور ابوقرة (نسطوری) که از شرکت خویش در «مجادله» دینی در دربار خلیفه مأمون یسار می کند، یکی از همین مجالس مباحثه را - که با حضور علی بن موسی الرضا تشکیل می شده - در نظر داشته است.

ولی اتحاد خلیفه عباسی با شیعیان میانه رو دیری نپایید و خلیفه نتایجی را که از آن انتظار داشت به دست نیاورد. توده مردم ایران از این تغییر مثنی چیزی عایدشان نشد و در بغداد علیه خلیفه قیامی صورت گرفت^۱ و دهقانان ایرانی (منظور زمین داران است) که در آن زمان بیشتر سنی مذهب بودند از روش خلیفه که له شیعه بوده ناراضی بودند. ظاهراً در آن عهد در میان توده مردم ایران، شیعه امامیه چندان مؤثر نبودند که اتحاد با ایشان کمک قابل توجهی را برای خلیفه تأمین کند.

مأمون بر اثر عدم موفقیت سیاست خویش تصمیم گرفت با شیعیان قطع رابطه نماید. وزیر او فضل بن سهل که به شیعیان تمایل داشت در گرمابه سرخس کشته شد و گمان رفت که این قتل به فرمان پنهانی مأمون وقوع یافته (ولی مأمون این اتهام را رد کرد). و امام علی بن موسی الرضا در روستای توقان از توابع طوس خراسان پس از خوردن انار مسموم (به طوری که می گفتند)^۲ (یا به روایت دیگر خوشه انگوری مسموم) و پس از سه روز رنج درگذشت (در اواخر صفر ۸۲۰۳). این بار ظاهراً شایعاتی که زهر دادن به امام را کار خلیفه مأمون می دانسته بی پایه نبوده است. مأمون جداً این سوءظن را رد کرده در عزای امام رضا گریست و مراسم پر عظمتی برای تدفین وی به پا داشت و خود بشخصه وظیفه امام را انجام داده بر جنازه وی نماز گزارد^۳. ولی اینکه مأمون پس از این عمل به بغداد بازگشت و از شیعیان برید و باری دیگر رنگ سیاه را، به جای رنگ سبز شیعه، رنگ دولتی خلافت اعلام کرد، به عقیده عموم، درستی

۱- این قیام تحت شعار احیای مذهب سنت و جماعت وقوع یافت. ابراهیم بن مهدی عم مأمون به خلافت نامیده شد (۸۲۰۲). این قیام خاموش و سرکوب گشت.

۲- «متوبی» تاریخ»، بخش ۲، ص ۵۵۰. ۳- «عی در نماز جلو ایستاد».